

عقلا‏بیت

علیه دین

بنابراین کشور ما و کشورهای که مثل ما هستند برای این که به معنویت رو آورند باید به پدیده‌های رو آورند که ویژگی های مثبت دین داری را داشته باشد اما ویژگی های منفی دین داری را نداشته باشد و بزرگترین چیزی را که نباید داشته باشد ـ چون اگر داشته باشد با عقلانیت سازگار نخواهد بود ـ تعبد است. ما تا تعبد می ورزیم (یعنی سخن کس یا کسانی را بدون دلیل قبول می کنیم) اصلاً عقلانی نیستیم.

القای شبهه

علیه اقتصاد اسلامی

تمام اقتصاد اسلامی را نگاه کنید اقتصاد خرده بورژوازی است، کتاب وسائل، کتاب رسائل، کتاب شرح لمعه را نگاه کنید همین فقه ما را نگاه کنید فقه خرده بورژوازی است کرابه و اجاره و کاسبی و شش یول و دو یول و فلان تکه زمین و مالکیت آن و از این قبیل چیزهاست. متعلق به طبقه متوسط و نیازهای اقتصادی طبقه متوسط است. اسلام را باید از این رابطه نجات داد. این فقه ماست، فقهی که تمام قوانین سرمایه داری آمریکا از قوانین آن مترقی تر است.

تحریف

ار تباط شیعه با

ایران

بعدها [بعد از اسکندر مقدونی] عرب ها آمدند و سراسر امپراطوری ساسانی را فتح کردند و دین اسلام را به ایران هدیه دادند. ایرانیان هم اسلام را با آغوش باز پذیرفتند و با افزونن جلوه هایی از فرهنگ سیاسی خود مانند اعتقاد به عدل و امامت جنبه ای کاملاً ایرانی به اسلام شیعی دادند که منجر به خرده گیری های چهارده قرنه عرب های سنی شده است.

ترویج

پلورالیسم دینی

در آیه ذیل خداوند خطا بلایی بر همه معرفتهای ظنی کسانی می کشد که از همین دنیا و بدون معرفت علمی، حدود و تعور بهشت و جهنم و افراد وارد و ساکن در آنها را مشخص کرده اند «ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصراری و الصابئین من امن بالله و الیوم الآخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون (بقره، آیه ۶۴) البته این روش نادرست مخصوص مسلمانان ناگاه نیست بلکه پیروان سایر ادیان نیز از این سخنان لغو بسیار گفته اند «و قالوا لن یدخل الجنه الا من کان هوذا او نصاری تلک امانئیم» (بقره، آیه ۱۱۱)

ترویج

پلورالیسم دینی

هر گونه اندیشه ای که برای بخش کوچکی از انسانها امتیازی خاص قائل شود اندیشه ای درست نیست، اندیشه ای که مدام می گوید فقط ملت من فقط متدینان به دین و مذهب من، فقط نژاد من، فقط قوم من، هر اندیشه ای از این مقوله با هر تعبیری از آن مثل ناسیونالیسم (با این داعیه که همه چیز برای منافع ملت خودم، حتی تفسیری از تدین به این معنا که همه چیز برای کسانی که به کیش و آیین من ملتزم هستند) هر اندیشه ای که از این مقوله باشد و به کمتر از همه انسانها رضا دهد، به همه انسانها و طبعاً به خود آن گروه هم لطمه می زند مراد من این است که ما باید به نوعی نظر گاه خدایی برسیم، نظر گاه خدایی یعنی به همه انسانها به یک چشم نگاه کردن و همه انسانها را یکسان شمول احسان خود داشتن.

تحریف معارف

از دیگر لوازم توفیق ما در اصلاحگری آن است که از خطا نفرت داشته باشیم نه از خطا کار. تمام نفرت ما باید از دروغ گفتن باشد نه از دروغگویان تمام نفرت ما باید از ظلم باشد نه از کسانی که ظالمند. البته این نگرش به یک جامع نگری معنوی بلند مرتبه نیاز دارد... این دقیقاً جمله خود گاندی است که من از دروغگویان نفرت دارم ولی همه دروغگویان را دوست دارم. معنایش این است که او از انسانی نفرت نداشت وقتی این قاعده در ذهن و ضمیر ما راسخ شود حداقل نتیجه ای که خواهد داشت این است که تنفر انسانها نسبت به هم از بین می رود، چرا که نفرت از انسانها نه با موازین معنوی سازگار است نه با اصلاح گری

عدم معتبر

خواندن نص

در متون دینی

تبعیض بین

عقل و نقل

متفکران سنتی شیعه ابتدا دلیل را به دو نوع نقلی و غیر نقلی و هر یک از این دو نوع را به دو قسم قطعی و ظنی تقسیم می کنند...دیدگاهی که براساس آن دلیل نقلی مطلقاً اعتبار دارد خواه قطعی باشد و خواه ظنی اما دلیل غیرنقلی تنها در صورتی معتبر است که قطعی باشد... این تبعیض معرفت شناسانه به خداوند به عنوان شارع مقدس نسبت داده می شود، یعنی به عنوان یک اصل کلی ادعا می شود که اعتبار و حجیت دلایل مورد استفاده در قلمرو دینشناسی باید به *تایید / تنفیذ خدای شارع* برسد و سپس در مقام تطبیق این اصل کلی از یک طرف ادعا می شود که خدای شارع مسلمانان را از استفاده از دلایل ظنی غیرنقلی در قلمرو دین شناسی منع کرده است و از طرف دیگر ادعا می شود که خدای شارع به مسلمانان اجازه داده یا آنان را موظف کرده است که از دلایل ظنی نقلی در این قلمرو استفاده کنند. به تعبیر دقیق تر ادعا می شود که خداوند با سیرهٔ خردمندان در باب اعتبار و حجیت دلایل ظنی به صورت گزینشی برخورد کرده است و حق چنین کاری را دارد. اما به باور ما این دیدگاه مبتنی بر یک خطای بنیادین در مورد روش دینشناسی است و آن خطای بنیادین عبارت است از یکی گرفتن مساله معرفت شناسانه با مساله حقوقی / فقهی ... پرسش از حجیت و اعتبار انواع دلیل پرسشی معرفت شناسانه است که برای یافتن پاسخ آن باید به معرفت شناسی و معرفت شناسان مراجعه کرد نه به فقه و فقیهان ... بنابراین روش دین شناسی نمی تواند بخشی از دین باشد و در توجیه این روش نمی توان به متون دینی تکیه کرد.

حجیت دلائل

عقلی ظنی

ریشه تمام تفسیرهای «خردستیز»، «علم ستیز» و «خالق ستیز» از قرآن و روایات به همین مورد برمی گردد، یعنی زیر سر موضع معرفت شناسانه عالمان سنتی و محافظه کار در خصوص این مورد است، این علما بر این باورند که دلیل ظنی غیر نقلی در قلمرو دین اصلاً اعتبار ندارد و تکیه کردن بر این نوع دلیل در دین شناسی حرام است. طبیعتاً وقتی این نوع دلیل فی حد نفسه و در شرایط عادی اعتبار نداشته باشد به طریق اولی در صورت تعارض با دلیل نقلی اعتبار نخواهد داشت. اگر به فقیه یا مفسری سنتی در مورد فتوا یا تفسیر او از آیات و روایات اعتراض کنید و مثلاً به او بگویید «فتوای شما مبنی بر تبعیض حقوقی بین زن و مرد یا ارزش های اخلاقی یا با حقوق بشر ناسازگار است یا تفسیر شما از آیات مربوط به آفرینش انسان یا تئوری تکامل ناسازگار است» پاسخی که از آن فقیه یا مفسر خواهید شنید این است که «دلایلی که به سود ارزشهای اخلاقی یا حقوقی بشر یا تئوری تکامل در دست است دلایل ظنی غیرنقلی است و ما شرعاً حق نداریم دلایل غیرنقلی ظنی را بر دلایل نقلی ظنی مقدم بداریم... اولین نقد این است که ما در هیچ قلمروی از قلمروهای معرفت به دلیل قطعی دسترسی نداریم مگر در قلمرو منطق و ریاضیات.بنابراین در سایر قلمروهای معرفت از جمله در دین شناسی و تفسیر متون دینی ما با دلایل ظنی سرو کار داریم ... از نظر عقلی علمی وقتی نوبت به عمل به دلایل ظنی می رسد (۱) هیچ فرقی بین دلایل نقلی و دلایل غیرنقلی نیست یعنی هر دو نوع دلیل ظنی البته تحت شرایطی معتبرند(۲) در صورت تعارض دلایل ظنی با یکدیگر نیز، دلیل قوی تر مقدم است خواه نقلی باشد و خواه غیرنقلی...اگر خردمندان در خارج از قلمرو دین این گونه رفتار می کنند چرا وقتی وارد قلمرو دین می شویم باید این فرمان عقل عملی را نادیده بگیریم و از این رفتار خردمندانه دست برداریم؟

تبعیض آمیز

دانستن احکام

اسلامی در

مورد زنان

زنان واهمه دارند که با ازدواج اکثر حقوق ابتدایی خود را از دست می دهند یا حقوقشان مشروط می شود به اذن فرد دیگری. پس عطای چنین زندگی را به لقای آن می بخشند، فرزندآوری هم که جای خود دارد وقتی زن ایرانی حتی بعد از فوت همسرش هم نمی تواند سرپرست فرزندش باشد زن از نظر قانونی هیچ اختیاری ندارد پس چه منطقی ست پس فرزندآوری است وقتی که حتی نمی تواند کوچکترین تصمیمی در مورد فرزندش بگیرد تا زمانی که شوهر است و تصمیم می گیرد ولی اگر شوهر نباشد زن باید برای انجام هر کاری از اداره سرپرستی اجازه بگیرد چون قانونگذار به او اعتماد ندارد و کلیه امور اصلی فرزند را در ید پدر و جد پدری و بعد از فوت آنها در ید دادستان محل گذاشته است. این موارد در ظاهر فرد که شاید هم به چشم نیاید ولی جوان ایرانی را از تشکیل خانواده می ترساند.

تفسیر به

رای در حوزه

تخصصی در

مورد معارف

تفسیر قران

تفسیر قرآن بر پایهٔ فهم است به بیان دیگر تفسیر هر کس از قرآن همان فهمی است که او از قرآن دارد. این کار، یعنی تفسیر قرآن، یک کار علمی صرف است و درستی نسبی هر تفسیر (مانند هر کار علمی در هر موضوع علمی دیگر) به میزان علم و قدرت استنباط مفسر بستگی دارد و لذا تفسیرها می‌توانند مانند هر نتیجه علمی دیگر به خوب و بد و غلط و ضعیف و قابل قبول و عالی دسته‌بندی شوند.

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

مهر

شبهه پراکنی علیه باورها و معارف دینی

زیر سوال

بردن فرهنگ

مهدویت

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

زیر سوال

بردن فقه

شیعی

اقبال و سروش ساز کارهای مشابهی برای نیل به اهداف شریف استقلال، آزادی و آبادی جامعه مسلمین در نظر دارند . هر دو اسلام رایج را آیینی جبر انکار ، عوام زده ، سنت پرست ، خرافاتی و استبداد پذیر می‌شناسند و تنها راه نجات از بحران و بن بست کنونی را ساختن قرآنتی عقلانی تر ، انسانی تر، کارآمدتر ، حق جو تر (در برابر تکلیف)، اختیارجوتر (در برابر جبر) و آزادخواه تر (در برابر عبودیت) از اسلام تشخیص داده‌اند.اقبال امید به بازگشت تقدس به تاریخ (مهدویت) را نیز منافی با بلندگی فرآینده عقل بشری و سیر محتوم سکولاریزاسیون تاریخی می‌داند و آتراباوری استیجاری ، خرافی و برساخته ذهن مظلوم و منظم مسلمین و به خصوص شیعیان میخواند.باور دارد که موعودگرایی و آخرالزمان اندیشی به حکم سابقه‌اش در آیین زرتشتی جمله‌ای عاریتی به قامت اسلام است.اقبال نه تنها اصل اعتقاد به موعود و منجی را باطل (مجوس) میداند، بلکه به حکم تابش اندیشی اش ثمره ای جز جمود و خرافه پرستی بر شجره آن نمی‌یابد.(همچنان که سروش نیز باور به مهدویت را کاتا متنافر با مردم سالاری می‌نماید)این واقعیت که همین موعودگرایی در یهودیت و مسیحیت نیز وجود دارد و نقش کلیدی هم در آنها ایفا میکند، اما هیچ نشانی از نشانگان فلح فکری و تمدنی در آن ادیان پدید نیاورده و تراحمی با ترقی شان نداشته .

کار ویژه برخی از فقها، اعطای مجوز شرعی برای امیال شاهانه بود. این عده که بعدها به علمای درباری هم معروف شدند. سعی می کردند رفتارها و تصمیمات درباریان را به هر شکل توجیه کنند.بدین منظور از انواع و اقسام روایات و احادیث ضعیف و بی سند استفاده می کردند تا درباریان از خط قرمزهای دین فراتر نروند.البته این کار را با جایجا کردن خط قرمز انجام می دادند، نه محدود کردن درباریان و نهی از منکر آنان به سه نمونه‌از این قسم تلاشهای فقیهانه برای توجیه سه عنصر شراب، زن و طلا که از علایق رایج در دربار صفویه بوده، توجه کنید .۱-شاه صفی مانند بیشتر شاهان صفوی مانند بیشتر شاهان صفوی علاقه وافری به شراب داشته و تا سر حد اعتیاد بدان مبتلا بوده اینجاست که ملا محمد امین استرآبادی دست به کار می شود و رساله‌ای به عنوان «فی طهاره الخمر» می نویسد که طی آن اثبات می کند، می پاک است و با لباس آلوده به آن نیز نماز صحیح است. ۲- شیخ بهایی نیز مشکل اشتیاق وافر شاهان صفوی به طلا را حل کرد. او به دلیل استعمال ظروف نقره حرام است. شیخ شهید در کتاب دروس فرموده که اگر از آفتابه و طلاس طلا و نقره وضو و غسل کند آن غسل و وضو باطل نیست. ۳- اما فتوای میر باقر برای حلیت ازدواج با عمه از همه جالب تر است. شارنر در این باره می نویسد: رزنب بیگم دختر طهماسب و عمه شاه عباس کبیر. زن بسیار زیبا و شاه عباس کبیر، عاشق شیدا و دلخسته او بود و می خواست با او ازدواج کند چندین نفر ملا و مخصوصاً یکی از معاریف ایشان موسوم به میرباقر به این کار فتوا دادند.بدین ترتیب غالب فقهایی دوران صفوی، فرصت نظریه سازی در باب فقه حکومتی را از دست دادند و این امر مهم مورد غفلت قرار گرفت.

در آیه ذیل خداوند خطا بلایی بر همه معرفتهای ظنی کسانی می کشد که از همین دنیا و بدون معرفت علمی، حدود و تعور بهشت و جهنم و افراد وارد و ساکن در آنها را مشخص کرده اند «ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصراری و الصابئین من امن بالله و الیوم الآخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون (بقره، آیه ۶۴) البته این روش نادرست مخصوص مسلمانان ناگاه نیست بلکه پیروان سایر ادیان نیز از این سخنان لغو بسیار گفته اند «و قالوا لن یدخل الجنه الا من کان هوذا او نصاری تلک امانئیم» (بقره، آیه ۱۱۱)

علما همیشه با حکومت ها مبارزه نمیکردند. اکثر علما، اجرای حدودی که پای خون و جان در میان باشد مانند اعدام را مشروط به حضور امام معصوم میدانستند و لذا میگفتند تا زمانی که امام معصوم نباشد این حدود تعطیل است. ابو حنیفه که بنیانگذار فقه حنفی است با محمد نفس زکبه بیعت کرده بود، به زندان افتاد، به دلیل مخالفتی که با حکومت اموی و عباسی داشت. این یک غلط مشهور است که ما فکر میکنیم کل فقه اهل سنت بر مدار سازش و با حکم جائر است

مسأله امامت و ولایت که با انتخاب امام علی در غدیرخم اتفاق افتاد، برای ترویج دین بوده و برای حکومت مردم باید با حاکم بیعت کنند و انتخاب کنند که چه کسی حکمرانی کند و حکومت کند.

اگر دینی بخواهد تأسیس حکومت بکند باید بتواند حداقل سه دعوی را اثبات کند. اول باید بتواند بگوید من نظام سیاسی مستقل ذاتی درون دینی دارم و این نظام سیاسی باید بتواند مباحثی چون انتقال قدرت را روشن کند. دوم این که باید بتواند نشان دهد که این نظام سیاسی که توسط آن دین تأسیس می شود از دست بشر منهای دین خارج است و آنها نمی توانند چنین حکومتی تأسیس کند.سوم این که باید جاودنگی آن را اثبات کند و نشان دهند که این حکومت جاودانه است. هیچ یک از ادیان نتوانستند این کارها را انجام بدهند. یعنی در واقع ادیان آمیزه‌ای از سنت شان، گزاره های خودشان و نیازمندیهای زمانهشان را سرهم می کنند و به آن عنوان حکومت می دهند.به همین خاطر است که شما چند سال بعد از فوت پیامبر(ص) شیوه های مختلف در شکل گیری مشروعیت می بینید. یعنی پیامبر هر چند که (ارجحشان حضرت علی(ع) بود کسی در دعوای سقیفه ادعا نکرد که علی این گونه است در واقع غدیر بیشتر اعتلا، حرمت و جایگاه حضرت علی را در منظر پیامبر نشان می داد.البته من این دعوی را هم مطرح می کنم که اگر قرار بود این اتفاق بیفتد، خدا و پیامبر، دارای این اهت، عظمت و اقتدار بوده اند که بتوانند به گونه ای شرایط را طراحی کنند که به راحتی همگی ولایت حضرت علی(ع) را بپذیرند و نباید در تردید و انکار و حرف و حدیث غیره این جریان را رها می کردند نکته دیگر این است که حکومت منسب به خدا باید بقا داشته باشد که می بینیم نداشته‌اند و ما در شیعه تنها حکومت اندک حضرت علی(ع) را شاهد بودیم.

اگر دینی بخواهد تأسیس حکومت بکند باید بتواند حداقل سه دعوی را اثبات کند. اول باید بتواند بگوید من نظام سیاسی مستقل ذاتی درون دینی دارم و این نظام سیاسی باید بتواند مباحثی چون انتقال قدرت را روشن کند. دوم این که باید بتواند نشان دهد که این نظام سیاسی که توسط آن دین تأسیس می شود از دست بشر منهای دین خارج است و آنها نمی توانند چنین حکومتی تأسیس کند.سوم این که باید جاودنگی آن را اثبات کند و نشان دهند که این حکومت جاودانه است. هیچ یک از ادیان نتوانستند این کارها را انجام بدهند. یعنی در واقع ادیان آمیزه‌ای از سنت شان، گزاره های خودشان و نیازمندیهای زمانهشان را سرهم می کنند و به آن عنوان حکومت می دهند.به همین خاطر است که شما چند سال بعد از فوت پیامبر(ص) شیوه های مختلف در شکل گیری مشروعیت می بینید. یعنی پیامبر هر چند که (ارجحشان حضرت علی(ع) بود کسی در دعوای سقیفه ادعا نکرد که علی این گونه است در واقع غدیر بیشتر اعتلا، حرمت و جایگاه حضرت علی را در منظر پیامبر نشان می داد.البته من این دعوی را هم مطرح می کنم که اگر قرار بود این اتفاق بیفتد، خدا و پیامبر، دارای این اهت، عظمت و اقتدار بوده اند که بتوانند به گونه ای شرایط را طراحی کنند که به راحتی همگی ولایت حضرت علی(ع) را بپذیرند و نباید در تردید و انکار و حرف و حدیث غیره این جریان را رها می کردند نکته دیگر این است که حکومت منسب به خدا باید بقا داشته باشد که می بینیم نداشته‌اند و ما در شیعه تنها حکومت اندک حضرت علی(ع) را شاهد بودیم.

اگر یک دین می خواهد تأسیس یک حکومت کند، پس باید یک نظام سیاسی تأسیس کند. یکی از ویژگی های نظام سیاسی این است که باید بحث توزیع و تولید قدرت در آن روشن باشد. به تعبیر ساده تر. بحث انتقال قدرت باید روشن شود و نمی شود که بحث انتقال قدرت در ابهام بماند. برای همین است که وقتی رحلت پیامبر(ص) و جریان سقیفه پیش می آید بین مسلمانان درگیری جدی شکل می گیرد. درست است که شیعه می گوید که پیامبر(ص) در جریان غدیر حضرت علی(ع) را به عنوان جانشین انتخاب کرد، آن هم به خواسته خداوند صرفاً خواسته خودش، ولی اهل سنت می گویند انتخاب جانشین جزو مصالح عمومی است. حضرت علی(ع) همیشه از حقیقت خودش برای حکومت دفاع می کرد، اما این که من بگویم در حکومت از دیگران محق تر و شایسته تر هستم یا این که بگویم غدیر پشتوانه حرف من است، فرق دارد. اهل سنت بر این اعتقاد بودند که چون پیامبر هم چیزی نگفته است پس این مساله جزو مسائل عامه است. می خواهم بگویم هیچ وقت چنین نظام سیاسی به معنایی که بحث جایگزینی آن قدر شفاف باشد که همه بپذیرند، نبوده، یعنی فرق است بین این که انتخاب ارجح پیامبر(ص) حضرت علی(ع) باشد تا این که سازوکاری توسط ایشان طراحی شود که حضرت علی(ع) به حکومت برسد و خیلی قانونمندانه به مردم اعلام شود.

اگر ائمه شیعی از همان پشتوانه ای برخوردار باشند که پیامبر گرامی اسلام از آن برخوردار بود و شخصیت امامان پشتوانه سخن شان باشد نه این که صرفاً در مقام شرح و تفسیر شریعت محمدی باشند، بلکه شخصاً ابداع شریعت می کنند و سخنانشان برای دیگران الزام آور باشد، لازمه سخن ایشان به رغم میل شان فتوا دادن به نقض خاتمیت است. در واقع اگر ائمه به روایت شیعیان، شریعت تازه می آورند و در مقام تشریع برمی آیند، باید به نحوی این آموزه الهیاتی را صورت بندی کرد که متضمن نفی خاتمیت نباشد بنا به صورت بندی دکتر سروش از مفهوم خاتمیت در کتاب بسط تجربه نبوی، خاتمیت متعلق شخصیت حقوقی نبی است و بدین معنا پس از نبی کسی نخواهد آمد که شخصیتش پشتوانه سخنانش باشد و سخنانش برای دیگران الزام آور باشد. دکتر سروش بر این باور است که تلقی شیعیان عالی از امامت چنین لوازمی دارد، هر چند این امر را بر زبان نمی آورند اما رفتاری که با ائمه می کنند و تصویری که از ایشان دارند با خاتمیت قابل جمع نیست.

[سروش] در سخنرانی دانشگاه سوربن (۲۰۰۶) امامت را ناسازگار با دموکراسی و ملائم با استبداد دینی و مسبب «رقیق کردن» خاتمیت دانستند، در بیانات دانشگاه برکلی (۲۰۱۱) مقام ائمه را نزد شیع هبطزاف مقام نبوت خواندند و هیچ تفاوتی میان این دو باور قائل نشدند. در سخنرانی دانشگاه جرج واشنگتن (۲۰۱۳) مهدویت را (از زبان اقبال) باوری عاریتی از آیین زرتشتی و منافی با طبیعت عقلانی و آمال دموکراتیک اسلامی معرفی کردند. حال صرف نظر از مناتت اصل دعاوی، سوال این است که هنگامی که ایشان به دو ستون اصلی تشیع: امامت و مهدویت، تبر در دست نزدیک می شوند، تشیع را ساختاری از مفاهیم و باورها می بینند، اما با واقعیت خارجی شجره بالنده ۱۵۰ میلیون شیعیهای که خود را «ائتی عشری» می خواند و در صحنه های محلی و ملی و بین المللی حضور دارد، چه باید کرد؟... در ایران خودمان بنگریم: آن اصلاح طلبی که برای پیروزی سیاسی اش نیازمند این توده هاست، حتی اگر به چنین تفاسیری معتقد باشد، نمی تواند با شعار ناسازگاری (و به تعبیری «برساختگی») امامت و مهدویت شیعه با عقل استدلالی و مردم سالاری به میدان بیاید که خود و جریان سیاسی و مدافعش از سوی رقیب به سلفی گری و دشمنی با اهل بیت و نفی ضروریات دین و مذهب متهم می شود و حتی اگر در محکمه قانون نتوان حکم ارتداد بر او جاری